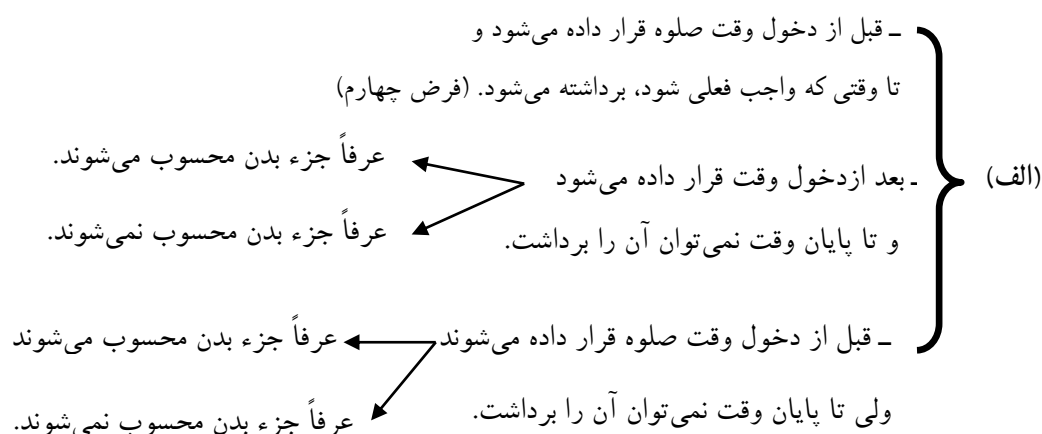
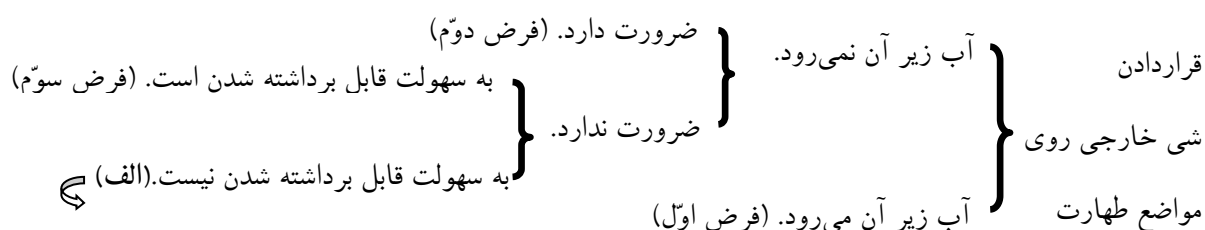


مسئله ۳: مانع از وضو چه حکمی دارد؟

گفتیم که برای بررسی حکم کاشت ناخن در صورت‌های مختلف، لازم است مبنای خویش را در مورد چند مسئله معلوم کنیم، تا کنون حکم تزئین و استثناء‌های آن را شناختیم و حرمت تدلیس را نیز معلوم ساختیم. اکنون به بحث پیرامون «موانع صحت طهارت» و بررسی حکم ایجاد آن، می‌پردازیم. البته لازم است صورت‌های مختلف «مانع» (یا به عبارت دیگر: حاجب و حائل) را بررسی کنیم:



فروض اول تا چهارم ظاهراً حرام نیستند، چراکه فرض اول مانع از طهارت نیست و فرض دوم به سبب ضرورت تحلیل شده است (مثل جایی که ضرورت پزشکی و یا سرما نصب چیزی را بر بدن لازم کرده است). فرض سوم نیز با مشکل مواجه نیست چراکه موقع وضو و غسل می‌توان آن شیء را برداشت و فرض چهارم هم ضرری به وضو و غسل نمی‌زند (مثل اینکه زن در ابتدای ایام عادت ناخن را می‌گذارد که شش روز قابل برداشته شدن نیست ولی روز هفتم خود به خود برداشته می‌شود).

پس بحث در حقیقت در تبیین ۳ فرض است:

- (الف) اگر مانع، عرفاً جزء بدن محسوب می‌شود، حکمش چیست؟
- (ب) اگر مانع غیر قابل برداشت قبل از دخول وقت (بدون اینکه ضرورتی در کار باشد)، روی بدن



گذاشته می‌شود و تا آخر وقت باقی می‌ماند، حکمش چیست؟

• (ج) اگر مانع غیر قابل برداشت بعد از دخول وقت (بدون ضرورت) روی بدن گذاشته شود و تا آخر

وقت باقی بماند، حکمش چیست؟

بررسی فرض اول:

مرحوم خوئی در بیان حکم چرک و کثافت‌های بدن در وضو، این امور را به ۴ نوع تقسیم می‌کنند:

«الأوساخ المتكونة في البشرة على أقسام:

«الأول»: الوسخ الذي لا يرى وجوده على البشرة إلا بعلاج كالدلك ونحوه ولا ينبغي الإشكال في عدم وجوب إزالته حينئذ لأنه من الأعراض وليس من قبيل الأجرام والأجسام المانعتين عن وصول الماء إلى نفس البشرة.

«الثاني»: الوسخ الذي يرى على البشرة من دون أن يكون له جرم و جسم بحسب النظر العرفي المسامحي بل انما يعد من الأعراض الطارئة عليه كالبياض يتراءى على اليد من استعمال الجص و النورة و أمثالها، و هذا أيضا لا تجب إزالته، لعدم كونه مانعا عن صدق غسل البشرة لدى العرف، لأن المفروض عدم كونه من قبيل الأجرام لدى العرف فإذا صب الماء على اليد - مثلا - و عليها شيء من ذلك الوسخ صدق أنه قد غسل البشرة و مع صدق ذلك لا ملزم لإزالته كما مر.

«الثالث»: الوسخ الذي يرى على البشرة و له جرم و معدود من الأجسام لدى العرف و لكن لا يمنع عن وصول الماء إلى البشرة. و هذا أيضا كسابقه لا تجب إزالته فإن المأمور به انما هو غسل البشرة و مع فرض تحققه و صدق أنه غسل بشرته لا وجه لوجوب ازالة الوسخ لأن الإزالة مقدمة للغسل المأمور به و إيصال الماء إلى البشرة و المفروض أنه متحقق من من دون حاجة الى الإزالة و هذا كما في الثوب الرقيق الموجود على اليد أو البدن أو سائر مواضع الوضوء فيما إذا لم يمنع عن وصول الماء إلى البشرة فلا يجب نزع الثوب وقتئذ، لصدق غسل البشرة عند صب الماء على الثوب، و الوسخ غير المانع عن وصول الماء إلى البشرة كالثوب المذكور.»

«الرابع»: الوسخ المرئي المعلوم مانعيته عن وصول الماء إلى البشرة أو محتملها و في هذا القسم تجب الإزالة حتى يحرز وصول الماء إلى البشرة و يقطع بتحقق المأمور به.»

۱. التنقيح في شرح العروة الوثقى، ج ۵، ص ۹۹





توضیح:

۱. نوع اول: آنچه اصلاً روی بدن دیده نمی‌شود و با کیسه کشیدن معلوم می‌شود، این‌ها عرض هستند و جرم ندارند.
۲. نوع دوم: آنچه روی بدن دیده می‌شود ولی عرفاً جرم ندارد.
۳. نوع سوم: آنچه روی بدن است و جرم دارد و آب زیر آن می‌رود.
۴. نوع چهارم: آنچه روی بدن است و جرم دارد و آب زیر آن نمی‌رود.
۵. سه نوع اول مانع نیستند.

ما می‌گوئیم:

۱. توجه شود که سخن ما درباره «آنچه عرف جزء بدن می‌داند» با نوع دوم مطرح شده در کلام ایشان متفاوت است چراکه در نوع دوم، عرف شیء را مانع نمی‌داند در حالیکه سخن ما در آن دسته اموری است که پس از اتصال به بدن، عرفاً جزء بدن به حساب می‌آیند.
۲. برخی خواسته‌اند نوع اول مطرح شده در کلام مرحوم خوبی را به معنای «چرک بدن اگر جزء بدن به شمار رود» بگیرند.^۱ در حالیکه این با فرمایش مرحوم خوبی سازگار نیست چراکه نوع اول در نظر مرحوم خوبی آن چیزی است که عرفاً جرم ندارد و عرض است، نه اینکه جزء بدن به شمار آید.
۳. اما مرحوم حکیم در مستمسک در همین مسئله، فرضی را مطرح می‌کند که «چرک» دارای جرم باشد ولی عرفاً جزء بدن به حساب آید. ایشان می‌نویسد:

«و ربما كان جرماً مرتباً، و لكنه عرفاً جزء من البدن، و يكون غسله غسلًا للبشرة، مثل ما يعلو ظهر القدم و بطنها عند ترك غسله مدة طويلة. نعم إذا طالت المدة كثيراً لا يعد عرفاً جزءاً من البدن، فيجب إزالته.»^۲

۱. فرهنگ فقه، ج ۳، ص ۱۷۴.

۲. مستمسک العروة الوثقی، ج ۲، ص ۳۵۶.